دکتر غلامرضا ورهرام
مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات فرهنگی

جغرافیای تاریخی سیر دریا

«سیر دریا» در منابع اروپایی به نام «یاکسارت»[1] نقل شده است. در قرون نخستین اسلامی این رود در میان مردم محلی به «خشرت»[2] معروف بود[3]. شکل پهلوی، آن «یخشارت»[4] مورد پذیرش بسیاری از محققان قرارگرفت.

مارکوارت، محقق شرق شناس آلمانی، اصل این لغت را «یخشه آرته»[5] می داند. برخلاف این توضیح، در بسیاری از اسامی ترکیب اشخاص و نامهای جغرافیایی کلمه «ارته» همواره در آغاز کلمه قرار می‌گیرد. در زبان چینی، کلهٔ «یخشه آرته» (مروارید اصیل) به صورت «چین-چو-هو»[6]، و در زبان ترکی قدیم «اینچواغوز»[7] و هر دو برای نام رودخانه فوق به کار می رفته است.

درزبان‌چینی محلی کلمه‌فوق‌به صورت «یائوشه»[8]، «یااوشه»[9] و نیز«یوشه»[10] متداول بود. چنین به نظر می رسد که در دوران اسلامی، تلفظ کلمه «یا» و نیز اصل و ریشهٔ این

1. Jaxartes 2. Khashart.

۳. ابن خردادبه: **المسالک والممالک**، ص۱۷۸.

4. Jakhshart.

5. J. Marquart: **Die Chronologie der alttürkische Inschrift,** (Leipzig,. 1898),S. 6.

6. Cin - cu - ho. 7. Yincü - ügüs. 8. Ya - ou - sh 9. Ya - o - sh 10. Yo - sh

کلمه به تدریج به فراموشی رفته است.

در منابع عربی و فارسی، برخلاف تصور مارکوارت به جای کلمهٔ «یخشرت» کلمهٔ «خشرت»[۱۱] به کار رفته است. کلمه «سیر»[۱۲] در آثار جغرافیدانان باستان یونانی نیز به چشم می خورد. از جمله در اثر معروف پلینیوس، در ارتباط با نام «سیلیس»[۱۳] به کار رفته است.[۱۴]

این نام ترکی تا قبل از قرن شانزدهم ناشناخته بود. در منابع چینی «کن کیت»[۱۵] و در کتاب ابن خرداذ به، «کنکر» ذکر شده است.[۱۶]

منشأ نام عربی این رود «سیحون» معلوم نشده است، و مسلمانان نیز به اصل و ریشهٔ این کلمه توجه نکرده‌اند. اعراب کلمهٔ «جیحون» را برای آمودریا، و «سیحون» را برای «سیر دریا» به کار می برند. به احتمال قوی کلمات «جیحون» و «سیحون» به علّت تشابه اسمی با دو رود «جیحان» و «سیحان» در شمال سوریه اخذ شده است.[۱۷] بعدها در بعضی منابع فارسی وعربی «سیر دریا» را به نامهای شهرویا اماکنی که رودمزبوردرکنارآنها جاری بود، نام نهادند: مانند رود ازکند، رود خجند، رود بناکث[۱۸]، رود شاهرخیه[۱۹] و یا رود شایش(چاچ)، رود بینی کنت[۲۰] و «شهرتازه» (به عربی القرایه الحادث (ده نو))، که در جنوب سیر دریا به مسافت یک فرسنگ از رودخانه و دو روز راه از مصب آن فاصله دارد.

نخستین ناحیهٔ آباد و حاصلخیز در حوضهٔ سیر دریا، از سمت مشرق، فرغانه است.

---

۱۱ . **حدود العالم من المشرق والی المغرب**، با مقدمه بارتولد، ترجمه میرحسین‌شاه، (کابل، ۱۳۴۲)، ص۴۶.

12. Sir. 13. Silis.

۱۴ . رجوع کنید به:

A.Forbinger: **Handbuch der alten Geographie,** (Hamburg, 1877), Bd. II, S. 77.

15. K'an K'it.

۱۶ . ابن خردادبه: **المسالک والممالک**، ص۱۷۸.

۱۷ . رجوع کنید به حمدالله مستوفی: **نزهة القلوب**، به اهتمام گای لسترنج، (لیدن، ۱۹۱۳)، ص۲۰۹.

۱۸ . یاقوت : **معجم البلدان**، (بیروت ۱۹۲۲)، ج۱ ص۷۴۰. شهربناکث به دستورچنگیزخان به کلی ویران شد.

۱۹ . شهر «شاهرخیه» در سال ۷۹۲ قمری /۱۳۹۲ میلادی به جای شهر ویران شده «بناکث» بنا شد.

۲۰ . ابن حوقل: **صورة الارض**، ص۳۹۳.

قدیمی ترین گزارشها در بارهٔ فرغانه را ما مدیون سفیر چین به نام «چانگ- کین»[۲۱] در حدود ۱۲۸ قبل از میلاد مسیح هستیم. در گزارش چانگ و سایر گزارشهای قدیمی، چینیها این سرزمین را «تایوآن»[۲۲] نامیده اند. نام فرغانه در قدیمی ترین منابع چینی، به صورت «پئو- لو- نا»[۲۳] و بعدها «پاهان» و «پئون هان»[۲۴] و «فای-هان»[۲۵] به چشم می خورد. ابتدا در قرن پنجم میلادی به صورت نام کنونی خود مورد توجه قرار گرفت و در سایر کتب نیز به همین نام ذکر شده است.

در مورد وجه تسمیهٔ آن دقیقاً سخنی به میان نیامده است. قزوینی در اثر معروف خود می نویسد:

...انوشیروان این ناحیه را ساخت و از هر طایفه ای به آنجا فرستاد و ساکن کرد و آن را «هرخانه» نام نهاد.[۲۶]

این کلمه به تدریج تغییر نام یافت، و به صورت «فرغانه» درآمد. اما ابن اثیر بدون ذکر ریشه تاریخی این نام، قدمت فرغانه را از زمان گشتاسب می داند، و آن را یکی از مراکز مهم تبلیغات زرتشت ذکر می کند.[۲۷] در زمان انوشیروان نیز این شهر از شهرت فراوانی برخوردار بوده است.[۲۸]

چینیها در قرن دوّم در فرغانه با اراضی مزروعی روبرو شده بودند. بنابر منابع چینی این منطقه به ۶۰/۰۰۰ خانوار تعلق داشته، که غالباً به کشاورزی، بویژه تاک کاری مشغول بوده اند. همین منابع یادآور می شوند که صنایع، فلزکاری و طلاکاری در آن زمان در آن جا متداول بوده به طوری که بشقابها و ظروف طلایی آن شهرت بسیار خوبی داشته اند. اطلاعات کامل در بارهٔ فرغانه و نام بخشها و شهرهای عمدهٔ آن از زمان فتح اعراب آغاز می شود.

نام فرغانه در اصل مربوط به دره‌ای است که از شمال به سلسله کوههای «چتکل» و از مشرق به سلسله کوههای «فرغانه» و از جنوب به کوههای آلای محدود می شود. در سالهای

21. Cang - K'ien. 22. Ta - Juan. 23. P'o - lo - na.

24. P'o - han. 25. Fei - han.

۲۶ . محمد قزوینی: **آثار البلاد و اخبار العباد.** (بیروت، ۱۳۸۰ ق)، ص ۶۰۳.

۲۷ . ابن اثیر: **الکامل فی التاریخ**، ج ۱، (بیروت، ۱۳۸۵)، ۲۵۹-۲۵۸.

۲۸ . همان کتاب، ج ٤، ص ٤٤٠- ٤٣٩.

۱۰۴ و ۱۰۱ قبل از میلاد مسیح، چینیها به فرغانه لشکر کشیدند.

گزارشهای منابع چینی که اطلاعات آن بیشتر مربوط به قرن پنجم میلادی است، حدود پایتخت امیرنشین فرغانه را فقط چهارلی، برابر ۱/۵ کیلومتر می داند.

ملوک فرغانه در برابر فاتحان عرب سخت پایداری کردند. در قرن اول هجری بین سالهای ۸۶ و ۹۶ ق/ ۷۰۵ و ۷۱۴ م در دوران ولیدبن عبدالملک، قتیبه بن مسلم باهلی از سرداران معروف عرب ضمن جنگها و پیروزیهای بزرگ خود در شرق ایران، فرغانه را فتح کرد. در همان دوران برادر قتیبه دو شهر «کاسان» و «اورشت»، و نیز شهر «اخسیکث» را که از توابع فرغانه بود، فتح کرد،[۲۹] وچند سال بعد خجند را نیز به تصرف خود درآورد.[۳۰] تسخیر شهرها توسط قتیبه همچنان ادامه داشت، تا این که در سال ۱۰۳ق، فرغانه را ضمیمهٔ خراسان ساخت. در سال ۱۰۳ق، عامل جدید خراسان، خجنده فرغانه را متصرف شد. سال بعد از آن مسلم بن سعید والی فرغانه شد، وچند سال بعد مردم آنجا سربه شورش برداشتند. اما نصربن سیار والی جدید آن، با مردم آنجا ازدرصلح درآمد.[۳۱] در سال ۱۳۳ق/ ۷۵۰م مردم اخشید فرغانه علیه مسلمانان سربه شورش برداشتند که این شورش توسط زیادبن صالح سرکوب شد و این شهر زیر اطاعت مسلمانان و حکمران خراسان همچنان باقی ماند[۳۲] در سال ۲۰۴ق/ ۸۲۰م و اواخر عهد هارون، یکی از فرزندان اسدبن سامان خدات، به نام احمدبن اسد به حکومت فرغانه رسید.[۳۳] اما فرغانه در زمان خوارزمشاهیان به تدریج روبه ویرانی نهاد.[۳۴] در دوران لشکر کشی چنگیزخان فرغانه مانند سایر شهرهای ایران ویران شد[۳۵]

تیمور و تیموریان بارها برسر فرغانه با فرمانفرمایان ترکستان چین به مباره برخاستند. از سال ۸۷۳ق/ ۱۴۶۹م تا ۸۹۹ق/۱۴۹۴م اخلاف تیمور به عنوان فرمانفرمای مستقل در

---

۲۹ . همانجا، ص ۵۲۴.

۳۰ . همانجا، ص ۵۸۱.

۳۱ . همان کتاب، ج ۵، ص ۱۰۴-۱۰۳.

۳۲ . همانجا، ص ۴۴۹.

۳۳ . همان منبع، ج ۷، ص ۲۷۹.

۳۴ . همان منبع، ج ۱۲، ص ۲۷۱.

۳۵ . همانجا، ص ۳۸۹.

فرغانه حکومت می‌کردند. از قرن دهم ق/ شانزدهم م خانهای ازبک برآن تسلط یافتند، تا این که در سال ۱۲۹۳ق/۱۸۷۶م تحت تسلط دولت روسیه درآمد و هم اکنون جزو ترکستان شوروی محسوب می شود. فرغانه دارای قریه ها و بخشهای متعددی است که در اکثر آثار جغرافیدانان مسلمان به طور کامل از آنها نام برده شده است.

مقدسی در فرغانه چهل شهر و قریه را که دارای مسجد جامع بوده است، برمی شمرد، و از ۳۱ شهر نام می برد که به استثنای پایتخت، آنها را به سه گروه تقسیم می‌کند:

۱. «شهرهای میان رودی»: نصرآباد، مناره، رنجد، شکث، رزقان، خیرلام، بش بشان، اشتیقان، زندرامش و اوزگند.

۲. «شهرهای لسانی»: اوش، قبا، برنغ، مرغینان، رشتان، وانکث، و کند.

۳. «شهرهای واغزی (واغزیه)»: بوکند، کاسان، باب، چارک، اشت، توبکار، اول، دیگرکرد، نقاد، مسکان، بیکان، تسحان، جدغل، شاودان.[۳۶]

مقدسی کوشش داشته است شهرهایی را که میان ناردین و «قرادریا» قرار داشت، جزو گروه اول، و شهرهای بخش جنوبی فرغانه را جزو گروه دوم، و نقاطی را که در شمال سیردریا واقع بود، جزو گروه سوم به شمارآورد. استخری[۳۷] و ابن حوقل[۳۸] از شهر «باراب» یا «فاراب»، (پاریاب) که بر کرانهٔ سیر دریا قرار داشته، یاد می‌کنند، و سمعانی و یاقوت نیز[۳۹] از قریهٔ «ید خکث» سخن می‌گویند، ولی محل آن را ذکر نمی‌کنند.

سیر دریا در جنوب دارای انشعاب متعددی از جمله «خرشاب» (کرشاب) و رود «اوش» و یا «اورست» (آق بورا) و رود «قبا» است.

«قبا» در قرن چهارم قمری/ دهم میلادی شهر دوم فرغانه بوده است و به قول ابن حوقل:

> بزرگترین شهر، فرغانه است. این شهر از همهٔ شهرها باصفاتر و وسعت آن در حدود اخسیکث، و شامل قهندز و شهر وربض است. قهندز آن ویران شده است و مسجد جامع در قهندز، و بازارها و دارالاماره و زندان در ربض است.

---

۳۶. مقدسی: **احسن التقاسیم**، ص ۲۷۱ و بعد.

۳۷. استخری: **المسالک والممالک**، ص ۳۴۷.

۳۸. ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ٤٠٦.

۳۹. یاقوت: **معجم البلدان**، ج ۱، ص ٥٢٤.

این ربض دارای باروها و باغها و آبهای بسیار است، چنانکه از این حیث براخسیکث افزونی دارد.[۴۰]

دوران رونق و توسعه شهر «قبا» چندان طولانی نبوده است و از قرن چهارم قمری/ دهم میلادی به بعد، کمتر از آن نام برده شده است. «اوش» پس از «قبا» از بزرگترین شهرهای فرغانه است که بسیار آباد و پرنعمت است[۴۱]:

این شهر دارای ربضی است که بارویی دارد و به کوه پیوسته است، و بر بالای همین کوه است که ترکان محل دیده‌بانی دارند، و از آنجا بوته‌های خیار و نیز اسبان را مراقبت می‌کنند. اوش دارای سه دروازه است که به نامهای دروازهٔ کوه، دروازه آب و دروازه مغکده؛ که همهٔ دروازه‌ها استوار است.[۴۲]

اوش در قرن چهارم قمری/ دهم میلادی از شهرهای مهم و عمدهٔ ناحیهٔ آق بورا بود. نهرهای بزرگ و پرآبی، «اوش» را مشروب می ساخت.[۴۳]

در قرنهای نهم و دهم قمری/ پانزدهم و شانزدهم میلادی در سراسر درهٔ آق بورا، چه در «اوش» و چه در فاصلهٔ بین اوش و سایر نقاط باغهای ممتد فراوانی وجود داشت، که بسیارزیاد آبیاری می شدند و بنفشه و گل سرخ و لالهٔ فراوان درآنها می رویید.[۴۴]

اوزکند: از توابع فرغانه است.[۴۵] در قرن چهارم قمری/ دهم میلادی از لحاظ وسعت دوسوم شهر «اوش» و شامل قهندز و شهری استوار و دارای ربض بود.[۴۶]

بازارها در ربض قرار دارد که در آنجا با ترکان داد و ستد کنند. باغها و آبهای جاری دارد.[۴۷]

---

۴۰ . ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ۲۳۸؛ مقدسی: **احسن التقاسیم**، ص ۲۷۲.

۴۱ . استخری: **المسالک والممالک**، ص ۳۳۳، و نیز **حدود العالم**، ص ٦۸.

۴۲ . ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ۲۳۸؛ مقدسی: **احسن التقاسیم**: ص ۲۷۲.

۴۳ . و. بارتولد: **آبیاری در ترکستان**، ترجمه کریم کشاورز، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۰). ص ۱۸۹ و بعد.

٤٤ . همان کتاب، ص ۱۹۰.

٤٥ . مقدسی: **احسن التقاسیم**، ص ۲٦۲؛ یاقوت: **معجم البلدان**، ج ۱، ص ۲۸۰.

٤٦ . استخری: **المسالک والممالک**، ص ۳۳۳؛ مقدسی: **احسن التقاسیم**، ص ۲۷۲؛ ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ۲۳۸.

٤٧ . استخری: **المسالک والممالک**، ص ۳۳۳.

شهر، چهار دروازه داشت و در همهٔ بخشهای آن، نهر آب ایجاد کرده بودند. اوزکند در قرن سوم قمری/نهم میلادی از اهمیت خاصی برخوردار بود. از آن زمان شهر اوزکند به دهقانی به نام «چورتگین» تعلق داشت که از امیران ترک بود. در قرن پنجم قمری/نیمه اول قرن یازدهم میلادی، صاحبان و امیران سراسر ماوراء النهر در آنجا به سر می بردند. در عهد قراختاییان و نخستین خاقان جغتایی، خزانه دولت در اوزکند نگهداری می شد.

خجند: یکی از شهرهای بزرگ کرانهٔ سیردریا بود. تنها قریهٔ تابع آن، «کند» بود، که در مغرب شهر تاج و در کرانهٔ آن واقع بود، و آن نهر عظیمی است که راه تجار و بازرگانان است.[۴۸] خجند شهری باصفا و دارای کشت بسیار بود.[۴۹] انار خجند مانند سیب سمرقند مشهور بود. بادام خجند هم از مرغوبیت برخوردار بود. بادام حجند به خلیج فارس و هندوستان هم صادر می شد. در قرن چهارم قمری/دهم میلادی دره های آهنگران و «چیرچیک» از آبادترین محلهای حوضهٔ سیردریا بودند. اراضی مزروعی این دو ناحیه به هم پیوسته بود و واحدی را تشکیل می داد. پیش از سلطنت سامانیان، متصرفات مسلمانان در کنار «چیرچیک» پایان یافت.

در پنج فرسخی شمال اخسیکث[۵۰]، در نزدیک رودخانه ای به همین نام، شهر «کاسان» قرار داشت. در پایان قرن دوم و آغاز قرن سوم قمری/هشتم و نهم میلادی، «کاسان» مرکز شاهان کاسان بود[۵۱] و دارای قریه ها و مزرعه های بسیار بود.[۵۲]

«اسروشنه»: واژه «اسروسنه» در آثار طبری و ابن حوقل به صورت «اُشروسنه» و در کتاب «حدودالعالم» به شکل «شروسنه» و در «تاریخ بیهقی» به صورت «اسروشنه» نوشته شده است. یاقوت به دو صورت «اسروشنه» و «استروسنه» نوشته است، و در «تاریخ گزیده»[۵۳] به شکل «اسروشنه» به کار رفته است. در «برهان قاطع» چنین ذکر شده است:

---

۴۸ . استخری: **المسالک والممالک**، ص ۳۳۳؛ ابن حوقل: **صورة الارض**، ص۲۳۶.

۴۹ . **حدود العالم**: ص۶۸؛ استخری: **المسالک والممالک**، ص۲۳۶.

۵۰ . استخری: **المسالک والممالک**، ص۳۴۹.

۵۱ . یعقوبی: **تاریخ یعقوبی**، ج ۲، ص۴۷۸؛ یعقوبی: **کتاب البلدان**، ص۲۹۴.

۵۲ . استخری: **المسالک والممالک**، ص۳۳۴؛ ابن حوقل، صورة الارض، ص۲۳۹.

۵۳ . مستوفی: **تاریخ برگزیده**، ص۳۱۶.

اشروشنه به کسر اول و فتح سوم و شین و نون بر وزن بی حوصله، نام شهری است از ولایت ماوراءالنهر و به ضم اول و سوم صحیح تر است.[٥٤]

اولین بار این شهر به‌دست احمدبن ابی خالد گشوده شد، و مسلمانان بر آن دست یافتند.[٥٥]

از نظر موقعیت جغرافیایی، اشروسنه در مشرق به بخشی از شهر فرغانه و در مغرب به سمرقند و در شمال به چاچ و بخشی از فرغانه و در جنوب آن به بخشی از کش و واشجر و راشت محدود بود.[٥٦] پایتخت و مرکز حکومتی اشروسنه، شهر «اشروسنه» بود که به آن «بومجکت»[٥٧]، «بونجکث»[٥٨] و «بنوجکث» نیز می‌گفتند. بونجکث در قرن چهارم قمری بیش از ده هزار نفر جمعیت داشت.

شهرکی نیز در اندرون این شهر وجود دارد و در پیرامون آن و نیز در ربض آن بارویی است و از پشت آن نیز بارویی ساخته اند.[٥٩]

شهر داخلی دو دروازه داشت که یکی را «دروازه بالا» و دیگری را «دروازه شهر» می‌گفتند.

در شهر داخلی نهر بزرگی جاری است که بر آن آسیابها ساخته اند. زندان در قهندز شهر و مسجد جامع در بیرون قهندز، و بازارهای آن در شهر داخلی و ربض است. باروی ربض در حدود یک فرسخ، و خندق مشتمل بر خانه ها و باغها و زمینهای سبز و خرّم و تاکستانها و کشتهاست...[٦٠]

شهر اشروسنه دارای چهار دروازه بود: دروازهٔ «زامین»، دروازهٔ «مرسمنده»، دروازهٔ «نوجکث» و دروازهٔ «کهلباد».[٦١] از شهر خارج، شش نهر کوچک عبور می‌کرد. که

---

٥٤ . **برهان قاطع**، ماده اسروشنه.

٥٥ . ابن حوقل: **صورة الارض**، ص٢٣٢.

٥٦ . استخری: **المسالک والممالک**، ص ٣٢٥؛ ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ٢٢٩ و بعد.

٥٧ . **حدود العالم**: ص٦٧.

٥٨ . استخری: **المسالک والممالک**، ص٣٢٥.

٥٩ . ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ٢٣٠.

٦٠ . همانجا.

٦١ . همانجا.

ابن حوقل اسامی آنها را به این صورت نقل می‌کند:

یکی نهر «سارین» است که در خود شهر جریان دارد. نهرهای دیگر ابرجن، یماجن، سنگجن، رویجن و سینکجن هستند و همه از یک جا سرچشمه می‌گیرند و به یک نهر منتهی می شوند و آب آن به اندازه‌ای است که ده آسیاب را به گردش می آورد. از شهر تا سرچشمه آب کمتر از نیم فرسنگ است.[۶۲]

«زامین»: بزرگترین شهر اشروسنه است که در راه فرغانه به سغد قرار دارد که نام دیگر آن «سوسنده» است.[۶۳] نام «زامین» گاه به صورت «سرسنده» نیز به کار رفته است.[۶۴]

«دیزک»: «دیزک» یا «جیزک» از شهرهای معروف اسروشنه است که در شمال غربی زامین، و در قسمت شمال شرقی خرقانه قرار گرفته است. این شهر رباطهای بسیار دارد که مهمترین آنها رباط «خدیسر» در دو فرسخی آن است. این رباط مشهورترین رباطهای ماوراء النهر و ساختهٔ افشین است.[۶۵]

دیزک ناحیه ای است وسیع و دارای آب جاری و باغهای فراوان.[۶۶]

«مرسمنده»: این نام که در اثر یعقوبی به شکل «ارسمنده» آمده است، موضع دقیق آن ذکر نشده است. مقدسی می‌گوید که «مرسمنده» شهری است مهم، بازارهایی معمور دارد و مسجد جامع آن در کنار بازارست.[۶۷] به گفته ابن حوقل:

شهری نیکو و دل انگیز است. آب جاری دارد ولی سرمای سخت مانع از این است که در آنجا باغ تاکستان به وجود آید. آب آن فراوان و خاکش نیکو، و دارای گلزارهای زیبا و علف‌زارها و زمینهای سرسبز و گردشگاههاست.[۶۸]

---

٦٢ . همانجا.

٦٣ . همانجا؛ استخری: **المسالک والممالک**، ص۳۲۷.

٦٤ . بارتولد: **ترکستان‌نامه** (ترکستان در عهد مغول)، ترجمه کریم کشاورز (تهران ١٣٦٦)، ج ١، ص۳۷۵.

٦٥ . همان کتاب، ص۳۵۷ و بعد؛ ابن حوقل: **صورة الارض**، ۲۳۱.

٦٦ . یعقوبی: **کتاب البلدان**، ص ٢٩٤.

٦٧ . استخری: **المسالک والممالک**، ص ٣٣٦ و ٣٤٣.

٦٨ . ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ٢٣١.

«اخسیکث»: این شهر از توابع فرغانه و مرکز و پایتخت آن محسوب می شود. فرمانروای فرغانه در همین شهر مستقر بود.[۶۹] ابن حوقل درباره شهر اخسکث گوید:

اخسیکث (اخیسک) محاذی زم واقع در سرزمین خراسان است ولی هردو اینها از اعمال ماوراءالنهر به شمار می روند. این شهر فراخ نعمت و کوچک است و در اطراف آن غالباً چرندگان از شتر و گوسفند هستند و در پشت هریک از جوانب شهر بیابان و چاهها و چراگاهها و خانه هاست.[۷۰]

اخسیکث در خلال جنگهای سلطان محمد خوارزمشاه، در آغاز قرن هفتم قمری مانند دیگر شهرهای فرغانه دستخوش ویرانی شد، و اندکی بعد هجوم و فتنهٔ مغول به این ویرانی کمک کرد. از آن پس مرکز ایالت به «اندیجان» انتقال یافت.[۷۱]

«اندیگان» (انکان): اندکان یا «اندیجان» دهکده‌ای است از فرغانه. نام اندگان یا اندکان جزء شهرهایی است که ابن حوقل و یاقوت از آن یاد کرده اند.[۷۲] در اطراف اندیکان در قرون وسطی اماکن متبرکهٔ اسلامی پدید آمد. مقدسی از مقبرهٔ ایوب پیغمبر در فرغانه گزارش می دهد.[۷۳]

«چاچ» (شاش): در غرب فرغانه «چاچ» قرار دارد. شهر چاچ را «بنکث» نیز می‌گفتند. چاچ در قرون گذشته بسیار آباد و حاصلخیز بود:

چاچ و ایلاق؛ مساحت آنها دو روز در سه روز است، و در سراسر خراسان و ماوراءالنهر اقلیمی نیست که به اندازهٔ این دو ناحیه وسیع‌تر و دارای منابر بسیار و دهکده های آباد و عمارات فراوان باشد.[۷۴]

در زمان خلیفه معتصم (۲۲۸- ۲۱۸ قمری/ ۸۴۲- ۸۳۳ میلادی) به خواهش ساکنان شاش نهر بزرگی برای ایشان حفر شد. ناحیه های چاچ و ایلاق واحد غیر قابل تفکیکی را

---

۶۹. مقدسی: **احسن التقاسیم**، ص ۲۶۲.

۷۰. ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ۲۰۶.

۷۱. ابن خرداذبه: **المسالک والممالک**، ص ۳۰؛ استخری: **المسالک والممالک**، ص ۳۳۳؛ یزدی، **ظفرنامه**، ج ۱، ص ۴۴۱، ج ۲، ص ۶۳۳.

۷۲. یاقوت: **معجم البلدان**، ج ۱، ص، ۲۶۲، ماده «اندکان».

۷۳. مقدسی: **احسن التقاسیم**: ص ۴۶.

۷۴. ابن حوقل: **صورة الارض**، ص ۲۳۳.

تشکیل می دادند.[۷۵] در قرن چهارم چاچ دارای چند بارو بود. بدین ترتیب که گرد شهر داخلی وارگ متصل به آن یک بارو کشیده شده بود، و پس از ربض داخلی نیز باروئی داشت، و بعد از این بارو ربض دیگری وجود داشت، دارای باغها و کشت زارها، که گرد این ربض نیز بارویی دیگر کشیده بودند. بزرگترین باروی شهر، به شکل نیم دایره‌ای ساحل رود اترک را از سمت شرقی و سیحون را به سمت غربی گرداگرد چاچ به هم متصل می‌کرد.[۷۶]

در اوایل قرن هفتم قمری هنگام لشکرکشیهای سلطان محمد خوارزمشاه قسمتی از چاچ خراب شد. در قرن هشتم که تیمور و سپاه وی بدان شهر وارد شدند، از اهمیت خاصی برخوردار بود. در کتابهای تاریخی این دوره از جمله شرف الدین یزدی، نامهای شاش و تاشکنت به کار رفته است.

علاوه بر شهرهای فوق، تعداد بیشماری از شهرها و مناطق مسکونی دیگر، جزو ایالات رود سیحون محسوب می شدند که بسیاری از مورّخان اسلامی به کرّات از آنها نام برده‌اند.

کلیه این سرزمینها و ایالات سواحل رود سیحون از صنایع مهم و متنوعی برخوردار نبودند. صادرات آنها غالباً غلام و کنیز بود. صادرات فرغانه عبارت بود از زروسیم و فیروزه و آهن و مس، نفت و قیر، و از محصولات کشاورزی می توان انگور و گلابی و فندق را نام برد. پارچه های نازک سفید و شمشیر و سلاحهای دیگر و افزارهای آهنین چاچ بسیار معروف بود. برنج و کتان و پنبه از اقلام صادراتی مهم چاچ محسوب می شد.

کتاب شناسی

ابن خرداذبه، **المسالک و الممالک**، به کوشش دخویه، (بریل، ۱۸۸۹).

ابن حوقل، محمد بن حوقل: **صورة الارض**، (لیدن، ۱۹۳۹).

ابن حوقل، محمدبن حوقل: **صورة الارض**، ترجمه جعفر شعار، (تهران، ۱۳۴۵).

استخری، ابراهیم محمد: **المسالک و الممالک**، (لیدن، ۱۹۲۷).

۷۵ . استخری: **المسالک والممالک**، ص ۳۳۲ و بعد.

۷٦ . لسترنج، گی: **سرزمینهای خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، (تهران، ١٣٦٤)، ص ۵۱۲.

استخری، ابراهیم محمد: **المسالک و الممالک**، ترجمه ایرج افشار، (تهران، ۱۳۴۰).
بارتولد، و: **ترکستان نامه (ترکستان در عهد مغول)**، ترجمه کریم کشاورز، (تهران، ۱۳۶۶).
حدود العالم من المشرق و الی المغرب، با مقدمه بارتولد، ترجمه میرحسین شاه، (کابل ۱۳۴۲).
قزوینی، محمد: **آثارالبلاد و اخبارالعباد**، (بیروت، ۱۳۸۰ق)
لسترنج، گی: **سرزمینهای خلافت شرقی**، ترجمه محمود عرفان، (تهران، ۱۳۶۴).
مستوفی، حمدالله: **نزهة القلوب**، به اهتمام گی لسترنج، (لندن، ۱۹۲۰).
مستوفی، حمدالله: **نزهة القلوب**، چاپ اول، (تهران، ۱۳۳۶ش).
مقدسی، محمدبن احمد: **احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم**، (لیدن، ۱۹۰۶).
یاقوت الحموی، یاقوت بن عبدالله: **معجم البلدان**، (بیروت، ۱۹۲۲).
یعقوبی، احمدبن اسحاق: **تاریخ یعقوبی**، (بیروت، ۱۳۷۹ق).
یعقوبی، احمدبن اسحاق: **کتاب البلدان**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، (تهران، ۱۳۴۷).

